مشکل حکایتی است

شاهرخی، محمود

هزار نکته باریکتر زمو اینجاست

نه هر که سر بتراشد قلندری داند

صدهزار خلق دعوی صرافی می‏کنند درین شهرها، که یکی گوهر ندانند و کیمیا نشناسند، نه هر که دعوی کرد معنی دانست و نه هر که معنی جست، معنی یافت، آفتاب را گواه نباید، که من آفتابم و شمع در شب تاریک تعریف نخواهد، نور او خود معرف اوست.

(شیخ احمدجام)

از دیرباز در عالم ادب و هنر، آنان که روانشان عاری از فضیلت بوده یا آینه دلشان را زنگار غرض تیره ساخته، به طرد و نفی ارباب فضل و هنرمندان برخاسته‏اند و این از مشکلات و عوارضی است که مبتلا به جهان هنر است، هر چند به تعبیر قرآن کریم، کف رفتنی است و آب بر جای می‏ماند و گوهرشناسان، خرمهره را از لولو باز می‏شناسند و زمان، خود بزرگ‏ترین دارو است اما اینان از سر جهل و غرض، عرض خود می‏برند و ارباب هنر را زحمت می‏افزایند.

گرجان بدهد سنگ سیه لعل نگردد

باطینت اصلی چه کند بد گهر افتاد

زمان بی‏درنگ و پرشتاب درگذر است و زمین بی‏هیچ وقفه و سکون در گردش، اعصار و قرون به توالی و تعاقب از پی یکدیگر در می‏رسند، در این حرکت مستمر، آدمیانی از عالم اصلاب و ارحام پای بدین خاکدان می‏گذارند و چندی در این مرحله زیست می‏کنند و سپس بی‏نام و نشان در می‏گذرند و راهی دیار دیگر می‏شوند و کس نمی‏داند که کی آمدند و کی رفتند، در این میان، علل و عواملی نهان و آشکار در کارند که گه‏گاه، افرادی نادر و اشخاصی بزرگ و هنرمندانی گرانقدر به عالم عرضه کنند تا آن نادره‏کاران، آفاق گیتی را با انوار فضایل و کمالات خود، فروغ و روشنی بخشند و عروس هنر را با گوهر کمال خود بیارایند و چنین کسان، بسیار اندکند و بهر الفی الف قدی برمی‏آید و چنان است که حکیم بزرگوار غزنه سنایی در این معنی گوید:

سال‏ها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب

لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

عمرها باید که تا یک کودکی از روی طبع

- عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن

در آسمان شعر و ادب این دیار، که از دیرباز مرز دانش و مهد هنر بوده، ستارگانی پرفروغ ظهور کرده‏اند، که انوار تابناکشان دیده صاحبنظران را خیره ساخته است. خاصه آن بزرگانی، که آثار گرانقدر و ارجمندشان از مشرب فضیلت و اخلاق سیراب گشته و نهال طبعشان از چشمه سار حکمت، زلال معرفت چشیده است. این نادره‏کاران، بیشتر از زمره مردانند و در میان طایفه نسوان به علت محدودیت‏هایی که برای زنان بوده، هنرمند پارسی‏گویی که همپایه آن بزرگان باشد کمتر پدید آمده و این چنان که اشارت رفت معلول تنگ مشربی‏ها و تعصب‏های نابجایی بوده، که درباره طایفه نسوان اعمال شده است. از این روست که ما در تاریخ ادب این دیار از گذشته، جز تنی چند از بانوان را نمی‏بینیم که در عرصه شعر و ادب چیزی بر جای گذاشته باشند و آثار بازمانده آنان نیز دارای محتوایی معمولی و بیان عواطف شخصی است.

اما ناگاه در عرصه هنر و ادب پارسی، بانویی ظهور می‏کند که شاعره‏ای است نادره گفتار و در آسمان شعر اختری تابناک می‏تابد و او مصداق لقب خویش، پروین است. آری، او یکی از ستارگان پرفروغ آسمان ادب پارسی است، طرفه این که او در کسوت زنان است، اما سخن استوار و فخیم او، بزرگان شعر مردان را در ذهن مصور می‏سازد و قصاید فصیح و بلیغ او، با گفتار ناموران قصیده سرا پهلو می‏زند. پروین این حقیقت را به اثبات رسانید، که در جمیع امور زنان نه تنها از مردان چیزی کم ندارند، بلکه می‏توانند بر برخی از ایشان پیشی گیرند.

همتی باید قدم در راه زن

صاحب آن خواه مرد و خواه زن

غیرتی باید به مقصد رهنورد

خانه پرداز جهان چه زن چه مرد

شرط راه آمد نمودن قطع راه

بر سر رهرو چه معجر چه کلاه

آری، پروین بی‏هیچ مبالغه و اغراق، در میان زنان شاعر پارسی‏گوی از حیث جامعیت منفرد و یگانه است، هر چند که این حقیقت را شیفتگان فرهنگ بیگانه و بی‏مایگان ناآگاه، انکار کنند اما آفتاب خود دلیل آفتاب است و بزرگان اهل ادب و گوهرشناسان به عظمت مقام ادبی او واقفند و آن را اذعان می‏کنند که به گفته خواجه شیراز: قدر گوهر یکدانه گوهری داند. شادروان ملک الشعرای بهار در مقدمه دیوان پروین درباره سخن او چنین گوید:

«در این روزها یکی از دوستان گلدسته‏ای از ازهار نو شکفته بدستم داد و منتی برگردنم نهاد، دستم از آن رنگین گشت و دامنم مشک آگین، بوی گلم چنان مست کرد که دامنم از دست برفت. ملاحظه چند صفحه ازین دیوان و مشاهده سبک متین و شیوه استوار و شیوایی بیان و لطافت معانی آن چنانم بفریفت که تنها این کتاب را پیش روی نهاده و هر مشغله‏ای که بود پس پشت افکندم و تمامت آنرا خوانده لذتی موفور بردم.

قصائد این دیوان بویی و لمحه‏ای از قصائد ناصر خسرو دارد در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فریاد می‏آورد بسیار است، بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا از نظر فیلسوف عارف و تسلیت خاطر بیچارگان و ستمدیدگان، دل خونین مردم دانا را سراسر تسلیتی است.»

این مقدمه مفصل است که به مختصری از آن بسنده شد، هر چند استناد به قول استاد بهار نیز در نظر بی‏مایگانی که بهار را نیز در خور اهمیت نمی‏دانند، حجت نیست، زیرا اینان چنان در مرداب مهملات خویش غرقه‏اند و چنان محو آثار فرامرزی و ادب بیگانه که بوی مشک ایشان را بسان آن دباغ آزار می‏دهد، شامه این جماعت از نکهت گل و عطر دلاویز مشک متاذی می‏شود.

با حدث کردست عادت سال و ماه

بوی عطرش لاجرم دارد تباه

چون جعل گشته‏ست از سرگین‏کشی

از گلاب آید جعل رابی‏هشی

مگر نشنیده‏اید که یکی از معاریف نوپردازان گفته است هر وقت این بیت سعدی را می‏شنوم به حال تهوع می‏افتم از ناخوشایندی آن.

گفتی به غمم بنشین یا از سر جان برخیز

فرمان برمت جانا بنشینم و برخیزم

چنان که اشارت رفت، این موضع‏گیری‏ها یا معلول عدم درک است و انسان آنچه را نداند و دریافت نکند با آن دشمنی می‏ورزد. چنان که امام علی(ع) در این باره فرمود «الناس اعداء ماجهلو» مردمان دشمن چیزیند که نمی‏دانند و یا این نفی و طرد مبتنی بر غرض و عنا است و عناد چشم حقیقت‏بین راکور می‏کند.

پروین خود در این باب گوید:

زاغی به طرف باغ به طاوس طعنه زد

کاین مرغ زشت روی چه خودخواه و خودنماست

این خط و خال را نتوان گفت دلکش است

این زیب و رنگ را نتوان گفت دلرباست

این جانور نه لایق باغ است و بوستان

این بی‏هنر نه در خور این مدحت و ثناست

طاوس خنده کرد که رای تو باطل است

هرگز نگفته است بداندیش حرف راست

ما زشت نیستیم تو صاحب نظر نه ای

این خرده‏گیری از نظر کوته شماست

در پایان این مقال، تذکر نکته‏ای ضرور می‏نماید و آن این که، کسی منکر نوآوری نیست و زبان تابع زمان است و متحول می‏شود. امروز کسی نمی‏گوید که شاعر به سبک و سیاق پیشینیان سخن بگوید و به نظیره‏سازی بپردازد که این خلاف تعالی و ترقی است و این جمود است. ادبیات هر قوم، آینه اندیشه و شعور و موقعیت آن قوم و آن جامعه است. اما این تحول چگونه و به وسیله چه کسانی باید صورت پذیرد، امروز جوانان هنرمند و فاضل و خوش قریحه ما علی‏رغم مدعیان منفی‏باف، آثاری بس شورانگیز و شیوا با تعابیر و ترکیبات نو و درونمایه غنی عرضه کرده‏اند، که در خور تقدیر و تحسین تمام است، اما در این میان، برخی از بی‏مایگان پرمدعا نیز هستند که با استخدام چند واژه که از کثرت استعمال به صورت مهوع درآمده‏اند، کوس لمن الملکی می‏زنند و خط بطلان بر هر آنچه پیشینه فرهنگی است می‏کشند و سخن اینان به گونه‏ای است، که هیچ ذی‏شعوری چیزی از آن استنباط نمی‏کند و گروهی دیگر نیز هستند که با علم و اطلاع اما از سر غرض، نفی حکمت از بهر دل عامی چند می‏کنند و پا بر سر حقایق می‏گذارند. نوآوری، مستلزم نفی پیشینه فرهنگی نیست.

جهان چون چشم و خط و خال و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

ء محمدتقی ملک الشعرای بهار: قصاید این دیوان (پروین) بویی و لمحه‏ای از قصاید ناصر خسرو دارد در ضمن آنها ابیاتی که زبان شیرین سعدی و حافظ را فرایاد می‏آورد بسیار است بالجمله در پند و اندرز و نشان دادن مکارم اخلاق و تعریف حقیقت دنیا.